

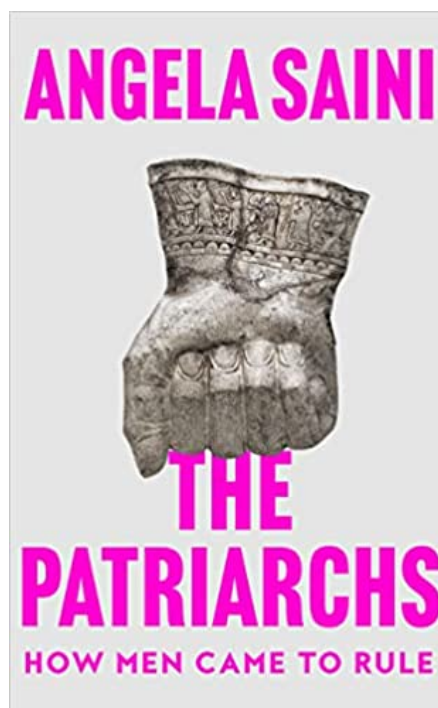
ریشه‌های مردسالاری

الکس فون تونزلمن



آیا زن و مرد ذاتاً متفاوت‌اند، و آیا نقش‌های اجتماعی تعیین‌شده برای آنها پیامد منطقی این تفاوت‌هاست؟ انجلا ساینی، روزنامه‌نگار علمی، کتاب هیجان‌انگیز خود درباره‌ی مردسالاری را با این سخن دلنشین آغاز می‌کند که مردسالاری نه تغییرناپذیر است، نه اجتناب‌ناپذیر و نه تزلزل‌ناپذیر. به نظر او، «وقتی نابرابری جنسیتی را مبتنی بر طبیعت تغییرناپذیرمان می‌دانیم، از فهم واقعیت آن عاجز می‌مانیم. [نابرابری جنسیتی] چیزی شکننده است و [به همین علت] همواره مجبور به بازسازی و تحکیم آن بوده‌اند.»

انسان‌شناسان، نظریه‌پردازان علوم سیاسی، فمینیست‌ها و از قضا خود مردسالاران اغلب در پی یافتن منشأ جنس و تفکیک جنسیتی بوده‌اند. در سال ۱۶۸۰، سیر رابرت فیلمر در رساله‌ی **مردسالاری با استناد به کتاب مقدس** و متون باستانی، مردسالاری (و در رأس آن حق الهی پادشاهان) را طبیعی و مبتنی بر اراده‌ی خداوند دانست. حتی وقتی بعدها انقلابیون ایده‌ی وجود پادشاه به‌عنوان رئیس یک کشور را رد کردند، به برچیدن بساط سلطه‌ی سیاسی مردان تمایلی نداشتند. تامس جفرسون در اظهار نظر عجیب و غریبی نوشت: «قلب حساس



زنان برای تئوتاب سیاسی مناسب نیست.»

فردریش انگلس با ارائه‌ی روایت متفاوتی ادعا کرد که گذار از زن‌سالاری‌های باستانی به مردسالاری نشانه‌ی «شکست تاریخی جهانی جنس زن» بود - فاجعه‌ای که جایگاه زنان را به ملک مردان تقلیل داد. دیدگاه او ساده‌نگرانه بود اما آغازی بود بر به چالش کشیدن ایده‌ی ذاتی بودن سلطه‌ی مردان. در قرن بیستم، سیمون دو بووار مقدمه و هشت فصل اول کتاب **جنس دوم** را به چگونگی برساخته شدن جنس و جنسیت از طریق علم و تاریخ اختصاص داد، و بر تصورات رایج درباره‌ی ذاتی بودن جنس و جنسیت مهر بطلان زد.

ساینی با تکیه بر رویکرد دو بوار، بار دیگر از منظری علمی و تاریخی به این مسئله می‌نگرد. نزدیک به ۷۵ سال پس از انتشار **جنس دوم**، هنوز ناگفته‌ها بسیار زیاد است. شاید انحصار قدرت در دست مردان امری عام و جهان‌شمول به نظر برسد اما در واقع چنین نیست. همان‌طور که ساینی نشان می‌دهد، زنان در جوامع مادرتباری نظیر نایری‌ها در کرالا [در هند]، خاصی‌ها در مقلالایا [در هند]، یا موسوها در غرب چین اغلب در مورد رابطه‌ی جنسی، کار، تربیت کودک و مالکیت، آزادی چشمگیری داشته‌اند (و در بعضی موارد هنوز هم دارند). حتی در جوامع مردسالار نیز، مردسالاری یکدست نیست. مردسالاری به شکل‌های متفاوتی دیده می‌شود و به مرور زمان تغییر می‌کند.

در فضای کنونی یادآوری این نکته ضروری و منطقی است که بسیاری از جوامعی که زنان در آنها قدرت و برابری بیشتری داشتند نسبت به هویت جنسی هم آسان‌گیرتر بودند: یا جنسیت چندگانه یا تغییرپذیر را به رسمیت می‌شناختند، یا چندان تفاوتی میان نقش‌های مردانه و زنان قائل نبودند، یا هر دو. تفکیک قاطع افراد در بدو تولد به دو جنس متمایز - ظاهراً بر اساس زیست‌شناسی، اما در واقع به منظور تعیین نقش‌های اجتماعی و فرهنگی آنها - نشانه‌ی شاخص مردسالاری است. (همان‌طور که آمیا سرینواسان اخیراً در کتاب مهم **حق تعیین جنس** (<https://www.theguardian.com/books/2021/aug/19/the-right-to-sex-by-amia->) خود را چیزی طبیعی جلوه داده است. جنس، که فمینیست‌ها آن را از جنسیت (gender) متمایز کرده‌اند، چیزی جز همان جنسیت در لباس مُبَدَل نیست.)

ساینی به آتن باستان اشاره می‌کند که زنان در آن تعریف و کنترل می‌شدند: آنها حق مالکیت نداشتند و تنها از طریق همسران یا پدران‌شان از حفاظت حقوقی بهره‌مند می‌شدند. البته تحمل این وضعیت آسان نبود - مردسالاری آتنی باید دائماً بر ایده‌های خود درباره‌ی سلطه‌ی مردانه و انقیادِ زنانه تأکید می‌کرد. این ایده‌ها از دو طرف به چالش کشیده می‌شد: هم از طرف افرادی در داخل آتن و هم از طرف جوامعی مثل مصر، که نقش‌های جنسیتی در آن انعطاف‌پذیرتر بود. به قول ساینی، برای تحکیم مردسالاری «گاهی به خشونت، یا تهدید به خشونت، متوسل می‌شدند، اما بیش از هر چیز از طریق ایجاد لایه‌های گوناگونی از هنجارهای اجتماعی، قوانین و فرامین به مردسالاری شکل می‌دادند.» جسم بعضی افراد با این رهنمودها سازگار نبود و در نتیجه آنها را مضمّن‌کننده می‌شمردند. نوزادانی که با ویژگی‌های آشکار میان‌جنسی به دنیا می‌آمدند ممکن بود به قتل برسند. نظام‌های مردسالار با نظارت بر مرزهای جنس و جنسیت، نسبت به زنانگی و سواس بیمارگونه‌ای داشته و آن را اهریمنی جلوه داده‌اند: «در جایی در شمال شرقی تایلند، سلاحی که مردم برای غلبه بر ارواح خبیثه به کار می‌برند، یک آلت جنسی مردانه‌ی چوبی است.»

به عقیده‌ی دو بوار، پیدایش مالکیت خصوصی، زنان را از قدرت «عزل کرد»؛ ساینی می‌گوید علل مردسالاری پیچیده‌تر است اما ظهور اولین دولت‌ها را نقطه‌ی عطف مهمی می‌داند. «جنسیت وقتی اهمیت می‌یابد که به یکی از اصول سازمان‌دهی تبدیل می‌شود، وقتی تعداد زیادی از مردم به شیوه‌هایی طبقه‌بندی می‌شوند که عامدانه واقعیت‌های روزمره‌ی آنها را نادیده می‌گیرد و آنها را به زندگی به شیوه‌هایی خلاف میلشان مجبور می‌کند.»

هرچند ساینی نشان می‌دهد که جوامع مادرتبار می‌توانند طیف گسترده‌تری از گزینه‌ها را ارائه کنند اما نمی‌گویند که واگذار کردن اداره‌ی امور به زنان خودبه‌خود به بهبود اوضاع می‌انجامد. این ایده که زنان ذاتاً مهربان و خشونت‌پرهیزند و پیوندهای عمیق‌تری با طبیعت دارند خودش ایده‌ای مردسالارانه و نشانه‌ی دیگری از اتکای مردسالاری به ذات‌گرایی است. ساینی می‌نویسد: «این عقاید با ارائه‌ی روایت تنگ‌نظرانه‌ای از زنانگی، دست و پای زنان در سراسر دنیا را می‌بندد و آنها را در تنگنا قرار می‌دهند زیرا افراد همیشه در این تقسیم‌بندی‌ها نمی‌گنجند. این نوع ذات‌گرایی جنسیتی... این [واقعیت] را نادیده می‌گیرد که زنان هم می‌توانند بی‌رحم، زورگو و خشن باشند. مردان هم می‌توانند مهربان و خلاق باشند.»

ساینی با استفاده از مثال‌های اتحاد جماهیر شوروی و انقلاب ایران به تغییرات شدید در جوامع مردسالار اشاره می‌کند. در شوروی، محدودیت‌های زنان در مورد رأی دادن، کار کردن و جنگیدن به میزان چشمگیری کاهش یافت، و در ایران پس از انقلاب محدودیت‌های شدیدی علیه زنان وضع شد. اما در هیچ یک از این دو مورد، داستان ساده نیست. در شوروی و امارش زنان با توجه به برخی شاخص‌ها به برابری نزدیک‌تر شدند (در سال ۱۹۸۲، ۴۰ درصد از زنان در اتریش خانهدار بودند اما این رقم در آن سوی پرده‌ی آهنین در مجارستان فقط ۵ درصد بود). با وجود این، در عمل ثابت شد که تغییر نقش‌های سنتی دشوار است. بعضی از زنان خواهان افزایش اوقات فراغت خود در خانه بودند اما بسیاری از مردان مایل نبودند که سهم برابری در کارهای خانه و بچه‌داری را بر عهده گیرند.

همان‌طور که در روسیه و مجارستان می‌بینیم، واکنش منفی به برابری در کشورهای پساکمونیزم شدید بوده است: «پوتین از هنگام به قدرت رسیدن به مدافع ارزش‌های به‌اصطلاح «سنتی»، طرفدار خانواده‌های دگرجنس‌گرا، و مخالف فمینیسم و حقوق اقلیت‌های جنسی، به‌ویژه افراد دارای هویت جنسی غیردوگانه، کوئیر یا ترنس‌جندر، شهرت یافته است.» در همین حال، در ایران، حتی بی‌رحم‌ترین رژیم هم نتوانسته است مقاومت در برابر مردسالاری افراطی را در هم بشکند. در ایران، زنان و مردان محدودیت‌های جنسیتی را، حتی به قیمت جان خود، به چالش می‌کشند.

در پایان این کتاب جذاب و آموزنده، ساینی خوش‌بین به نظر می‌رسد: در گذشته تغییرات عمده‌ای در جایگاه و منزلت زنان رخ داده است، و در آینده هم چنین خواهد شد. به نظر او، نیروهایی که بر سر قدرت با یکدیگر رقابت می‌کنند گاهی جوامع خودکام‌تر و گاهی جوامع آزادتری را به وجود خواهند آورد. «آنچه مردسالاری می‌خوانیم را می‌توان مجموعه‌ای از عوامل در این کشمکش مستمر دانست. مردسالاری عبارت است از تلاش برای پافشاری بر سلطه بر دیگران از طریق توسل به طبیعت، تاریخ، سنت و دین. این دعاوی دائماً ابداع می‌شوند، جرح و تعدیل می‌شوند، شاخ و برگ داده می‌شوند و از نو ابداع می‌شوند؛ گاهی این تلاش‌ها موفقیت‌آمیز است و گاهی ناکام می‌ماند. اما مبارزه برای ایجاد جامعه‌ای عادلانه‌تر و برابرتر نیز دائماً تغییر شکل می‌یابد و ثابت نمی‌ماند.» بنابراین، تغییر نه تنها ممکن بلکه حتمی است. وظیفه‌ی ما این است که کمک کنیم تا تغییر در جهت درستی به جریان بیفتد.

برگردان: عرفان ثابتی

الکس فون تونزلمن تاریخ‌دان و نویسنده‌ی کتاب **بت‌های واژگون: دوازده مجسمه‌ی تاریخ‌ساز (۲۰۲۱)** است. آنچه خواندید برگردان این نوشته با عنوان اصلی زیر است:

Alex von Tunzelmann, 'The Patriarchs by Angela Saini review- the roots of male domination (<https://www.theguardian.com/books/2023/mar/08/the-patriarchs-by-angela-saini-review-the-roots-of-male-domination>)', *The Guardian*, 8 March 2023